نقد کتاب ارزیابی خاطرات اردشیر زاهدی مردی که بیش تر از آن که می گوید می داند

ودیعی، کاظم

خاطرات اردشیر زاهدی نوعی مصاحبه است.این مصاحبه میان‏ شخصیتی‏ست پرآوازه در تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران که بیش‏تر از آن‏چه گفته و می‏گوید،می‏داند و روزنامه‏نگاری کهنه‏کار که پیوسته جایی‏ برای سوال‏های انجام نگرفته در ذهن خواننده باز می‏گذارد.پس از هر دو طرف مصاحبه باب سخن باز است.و نیز مجال نقد به لطف هر دو طرف‏ میسر می‏باشد.جز این‏که پرسشگر روزنامه‏نگار،ویراستار این خاطرات هم‏ هست.پس گاهی در ماموریت حرفه‏یی معذوریت او مسلّم است و پرسش‏ شونده نیز وعده به سه مجلد دیگر از خاطرات خود داده است.بنابراین‏ می‏توان نگفته را در گفته‏های دیگر مجلدات پیدا کرد.

در این جلد یکم ما با محیط اجتماعی سیاسی سال‏های(1330-1307) سر و کار داریم و اردشیر زاهدی در انتهای کتاب حدود حدود 24 سال دارد که طی سه چهار،پنج سال آخر در سازمان اصل 4 مقامی موثر بوده است‏ او از کودکی ناظر کانون خانوادگی سیاست‏گرا و فعالیت‏های وسیع پدر نظامی-سیاسی خود بوده و کیست که لااقل کمی از بسیار خدمات میهنی‏ فضل اللّه زاهدی را از سپاهی‏گری تا نخست‏وزیری نخوانده یا نشنیده باشد؟!

خواننده به همین دلیل آرزو می‏کند تا این خاطرات مزین به شرحی باشد بر اوضاع اقتصادی-سیاسی-اجتماعی این برهه از تاریخ معاصر ایران و این کاری‏ست که به کوتاهی می‏شد،انجام داد تا در خوانندگان جوان رغبت‏ و کشش پدید آید و بی‏تفاوت به کتاب نشوند و نسل کنونی ما با الگوها و سیماهایی سر و کار دارد که واقعی نیستند.

اردشیر زاهدی در مقدمه می‏گوید:«از زمانی که خواسته یا ناخواسته به‏ دنیای سیاست وارد شدم..»یعنی تاریخ به دست نمی‏دهد و باید تاکید کرد این‏جا که او سیاست را در ذات خود از بدو تولد داشته است.

او نویسنده نیست،نقش‏آفرین است.به همین دلیل است که مورخی‏ شهیر مثل نصر اللّه فلسفی و ایران شناسی چون ذبیح بهروز و روزنامه‏نگارانی‏ به نام مثل شادروانان علی اصغر امیرانی،رحمت مصطفوی،عبد اله والا و برادران هاشمی مدام او را به نوشتن خاطرات ترغیب کرده‏اند.آن‏ها می‏دانستند فرق نقش آفرین و سیاستمداران چیست.

در سال‏های بعد انقلاب اسلامی این خود اردشیر زاهدی‏ست که‏ ضرورت نوشتن و نهادن خاطرات را حس می‏کند.گاهی با مصاحبه‏های‏ حساس‏اشتهای مردم را می‏سنجد و گاهی هم روزنامه‏نگاران هوشمند او را در کنج خلوت مونترو Montreux در سوئیس نشر به عقده‏های ورم کرده‏ی‏ گذشته می‏زنند و بالاخره زمانی هم اخبار و حوادث سیاسی روز و کج‏ دکتر کاظم ودیعی‏ وزیر پیشین کار و امور اجتماعی

سلیقگی‏های غرب در کار شرق میانه‏ی او را مصمم به نوشتن می‏دارد.

وقتی مردمی که«به عادت نمی‏گوید»ناگزیر از گفتن شود،به‏طور قطع‏ گفته‏های او سنجیده و جا افتاده است و اگر گفته‏اش مزین به اسنادی هم‏ شود،جای خود را در ادبیات سیاسی تاریخ باز می‏کند.خاطرات اردشیر زاهدی از این دست است و مسلما هم‏بسیار نقدپذیر است و هم به تمامی‏ معنی ماندنی خواهد بود و اجری عظیم متوجه او خواهد شد.

خواننده از همان بخش یکم خاطرات با دو شخصیت پرسشگر و پرسش شونده روبه‏روست و تا آخر حس می‏کند که با فاصله سوال و جواب‏ می‏شود.همه‏جا سایه پررنگ پدری متهور و سربازی به حق مانع آن است‏ که طی 76 صفحه‏ی اول اردشیر را جز در چارچوب فضای پدرسالاری حس‏ کنیم.ولی حوادث رفته بر پدر،شاهد بی‏طرفی هم نیست.طعم اشتغال وطن‏ و تبعید پدر را تنها نمی‏چشد،بلکه آن را ضبط می‏کند.او مجموعا«بچه‏ درس‏خوانی نیست(ص 77)»معذا چند بار«شاگرد اول(ص 77)»می‏شود، خوب گوش می‏دهد و یادداشت برمی‏دارد.(همان‏جا)پس شرارت‏ها و شیطنت‏های کودکانه(ص 76)تبدیل به کنجکاوی و کنجکاوی او در خدمت خصوصیات به ارث برده از پدر(تهور،جاه‏طلبی،رهبری و رفاقت) می‏شود.

از شهریور 1320 تا 1330 ایران سه تجربه مهم کرد.اشغال،مبارزه با استعمار،قیام علیه قدرت چپ‏گرایان شوروی‏گرا اردشیر وسیله‏ی شبکه‏ی‏ وسیع خانواده‏های پدری و مادری در جریان حوادث است.و اگرچه برای‏ تحصیل به بیروت(46-1945)و امریکا(یوتا)می‏رود،هم‏دم بزرگان و در ارتباط با خیل دوستان است.جز این‏که افق باز جامعه‏ی امریکا وسعت، نرمش،قدرت رفتاری و عملی ویژه‏یی می‏دهد که ارزش‏های تازه‏یی بر ارزش‏های میراثی پدرسالاری به او می‏بخشد.از این پس اردشیر مدیر، طرّاح و مسلط به روابط عمومی‏ست،در حالی که در ایران سال‏های بعد از اشغال کلمه طرح و اصطلاح روابط عمومی می‏رفت تازاده شود.دکتر هریس Haris رییس دانشگاه یوتا که شاهد روابط اردشیر و پدر او با شاه در جریان دیدار شاه از امریکا بوده،بعدا از او برای همکاری در طرح اصل چهار ترومن دعوت می‏کند.و اردشیر با سفر به روستاهای دوردست به عمق‏ گرفتاری‏های روستاییان آشنا می‏شود.در ایران آن زمان(1950 به بعد) اصل 4 به معنای عمران و آبادی روستاها نبود،بلکه به معنای عام«دفتری‏ برای نفوذ امریکایی‏ها»بود که چپ استالینی آن معنی را همه‏جا تلقین‏ می‏کرد.معهذا سازمانی بود جالب و جاذب و بسیاری از تحصیل کرده‏های انگلیسی‏دان به خدمت آن درآمدند و خدمت کردند.

اردشیر زاهدی به عنوان معاون و سپس عضو کمیسیون خزانه‏داری‏ اصل 4 از این دوره در خاطراتش به کوتاهی می‏گذرد.افسوس!جای‏ برشمردن طرح‏ها و نتایج آن و شرح گزارش‏ها از مثبت و منفی خالی‏ست. بعدها دیدیم که حتا یک کتاب بر این طرح نوشته نشد،زیرا چپ‏ها و چپ‏زن‏ها آن سازمان را سیاه کردند.هر چند در سال‏های اخیر بعد بیش از 50 سال آقای ویلیام وارن W.Warnc به مدد و تشویق اردشیر زاهدی‏ جانشین دکتر هر یس کتابی در باب ایران و اصل 4 ترومن نگاشت و وطنش‏ را روسفید کرد،ولی از آن همه ایرانیان خوب درس خوانده که در آن سازمان‏ در ایران کار کردند،کسی همتی به خرج نداد تا پرونده‏ی اصل 4 روشن‏ به‏دست تاریخ برسد.(تک. Mission for Oeacf.W.E.Warne (ص 78)

در دوره‏ی تحصیل در یوتا،اردشیر زاهدی آزردگی‏های خانوادگی دارد که مسلّما در زندگی عاطفی او اثر بسیار نهاده و به آن باز خواهیم آمد،بعد آن‏که ازدواج می‏کند و جدا می‏شود و البته به بهانه‏ی مجلدات بعدی‏ خاطرات.

سازمان اصل چهار رزم‏آرا نخست‏وزیر مجهز به کمیسیون مشترک‏ ایران و امریکا برای مطالعه‏ی طرح‏های توسعه و عمران شد.در این‏ کمیسیون وزیر کشاورزی و وزیر فرهنگ(آموزش و پرورش بعدی)و وزیر راه و وزیر بهداری از سوی ایران و رییس اصل 4 و معاون او و سفیر امریکا شرکت داشتند.می‏شود حدس زد که این کمیسیون جزئا تا کلا سیاسی هم‏ هست و ناظر است بر روابط دو کشور امریکا و ایران.بودجه آن‏که ابتدا 500 هزار دلار بود و ظرف چند سال به 23 میلیون دلار بالغ شد.

این‏که اردشیر زاهدی از دوران خدمت خود را در اصل 4 شرحی تفصیلی‏ نمی‏دهد،نقصی‏ست.ولی شاید وجود کتاب W.E.Warne درباره‏ی اصل 4 در ایران او را بی‏نیاز می‏دارد که از تفصیل کتاب وارن جنبه‏های کارایی و عمرانی و سیاسی امریکاییان در این دوره در ایران واجد است.این کتاب‏ وسیله‏ی ناشر خاطرات اردشیر و احتمالا با مشورت و تشویق ایشان چاپ و نشر شده است و به هر حال تصادفی نیست،به خصوص که فصلی از کتاب‏ را هم به 28 مرداد اختصاص داده است.

از جمله مشخصات کتاب خاطرات اردشیر زاهدی،مراجعه‏دادن به‏ کتب و مصاحبه‏هایی‏ست که به همت خود ایشان نشر شده است.بنابراین‏ غیر از کتاب آقای W.E.Warne لازم است خواننده به حداقل چند کتاب‏ دیگر مانند(شاه،مصدق،زاهدی،نوشته‏ی نور محمد عسگری،چاپ‏ استکهلم،سال 2000)و(از سپاهی‏گری تا سیاست‏مداری، زندگی‏نامه‏ی سپهبد فضل اللّه زاهدی،نوشته‏ی دکتر عزت اللّه همایون‏فر، 1997،آبنوس،پاریس)و(اردشیر زاهدی،مصاحبه‏ها،پری باصلتی، هوشنگ میر هاشم،لوس‏آنجلس 2002)که جملگی تدارک همین‏ خاطرات‏اند،رجوع کند.گرچه این منابع همگن و هم‏جنس و به دور از تجزیه‏ و تحلیل‏اند،ولیکن اسناد و مدارک و تصاویری مهم در خود دارند.

در پایان هر فصل در این کتاب یادداشت‏هایی به نقل از منابع مختلف‏ فارسی و فرنگی آمده که به خوانندگان نسل بعد زاهدی بسیار کمک می‏کند، ولی زیبنده‏ی کتاب بود،اگر نمونه‏هایی هم از منابعی مخالف می‏آمد زیرا آن‏ مخالفان در آن زمان با نشر کارهای خود افکار عمومی را واقعا می‏ساختند این کمبود محسوس خواننده نیست.زیرا اسناد مربوط به یادداشت‏های هر بخش به جای خود بسیار تفسیر خواهند شد.به عنوان مثال در یکی از اسناد محرمانه‏ی وزارت امور خارجه‏ی انگلیس(ص 128)آمده است:«دولت‏ امریکا آماده‏ی آسان کردن خروج شاه از ایران نیست».همین جمله و جملات بعد دست‏مایه‏ی محققان و مورخانی خواهد شد که چرا امریکا بعدا با اقداماتی نظیر اعزام هایزر،خروج شاه را تسهیل کرد و راستش را بخواهیم‏ تسریع کرد و نتیجه‏ی این چرخش سیاسی امریکا چه بود؟جز غلتیدن در طاس لغزنده‏ی انجمن‏های اسلامی.

اردشیر زاهدی در دوران پرتلاطم تیر و مرداد 1332 جوانی‏ست 25 ساله‏ با کوله‏باری از دانش تجربی،مجهز به شبکه‏ی وسیعی از دوستان و مریدان‏ ایرانی و فرنگی.او از خدمت اصل 4(به خواست مصدق)و مصمم است‏ مفید پدر و وطن و شاه و حس جاه‏طلبی خود واقع شود.این‏جاست که فولاد می‏رود تا آب‏دیده شود.

هیچ‏کس جز او نمی‏توانست دوران اختفای پدر(ص 143)را سازمان‏ دهد.در آن زمان هیچ یک از وسایل ارتباطی و رسانه‏ها کارایی لازم نداشتند، محیط اردشیر در این کتاب خوب برشمرده نشده است،زیرا تمام همّ و غمّ‏ پرسشگر و پرسش شونده بر این است که برسند به این مطلب کهنه نشدنی‏ که کار کار امریکا بود یا کار خودمانی‏ها بود؟قضیه چاپ و تکثیر فرمان‏ نخست‏وزیر سرلشگر زاهدی ساده نیست.رفت‏وآمده او به دربار نیز ولی‏ اگر فناوری رسانه‏ها شگردها دارند در دوست‏یابی.در آن ایام که رفقای قسم‏ خورده‏ی مصدق متلاشی از هم می‏شدند،یاران زاهدی سیمان اتصال و اعتماد به هم‏دیگر را یافته بودند.

کتاب خاطرات زاهدی فاقد جنبه‏های روانشناسی اجتماعی‏ست. شاید این اکسیر نباید شناخته همگان شود که اگر دو جواز آن را همین امروز داشتیم،اوپوزیسیون چنین رنگ‏ورو نمی‏باخت.

یک امر مسلّم است و آن این‏که در دوران‏اختفای سرلشگر زاهدی و اردشیر زاهدی رابط با شاه است و چیزی که به آن می‏شود شیمی دوستی‏ نام داد،بین شاه و اردشیر نطفه می‏بندد که تا آخر با حفظ فاصله به جاست. در این دوره اختفاست که شاه عشق اردشیر را به وطن و پدر و شاه تصدیق‏ کرده و جاه‏طلبی او را حق او می‏داند.کتاب پر است از این دقایق گفته نشده، ولی سبک‏سرانه،قشری و ذکر شده به وسیله‏ی مخالفان و موافقان سیاسی.

مصدق که رفت سرلشگر زاهدی صورت حسابی منتشر کرد،مبنی بر بدهی‏های به جا مانده از دوران او(ص 445)به مبلغ هفده میلیارد و هفتصد و پنج ریال منهای مبالغی که دولت به مقاطعه‏کاران بدهکار بود.بودجه‏ی‏ کشور در آن ایام به (نقل از گاهنامه ص 1-652)در سال بعد مصدق 6/14 میلیارد بود،ولی مملکت بودجه خود را به صورت 12/1 می‏پرداخت.

آوردن این مطالب در کتاب خاطرات به صورت خشک و خالی خواننده‏ امروزی را متاثر نمی‏کند،زیرا ما شاهدیم که دول بزرگ جهان بدهکارند و کسر بودجه دارند و آن را نقصی مهم در کشورداری نمی‏دانند.پس لازم بود آن روز و اقتصاد فئودالی و درآمد ناچیز دولت از مالیات حقه به سبب عدم‏ رونق اقتصادی و اقتصاد تک‏پایه‏یی نفتی که ملی شده بود،ولی خریداران به‏ آن بی‏میلی نشان می‏دادند،مطرح شود.این نقص تجزیه و تحلیلی از ارزش‏ کتاب نمی‏کاهد،ولی خوانندگان را گمراه و مخالف را مجهز می‏کند:حیف!

مصدق در دادگاه گفته است از فرمان شاه استنباط جعل کرده است. (صفحه‏ی 152)پرسشگر در نهایت دقت از اردشیر می‏پرسد و ایشان پاسخ‏ می‏دهد:«خلاف گفته‏اند»و عکس فرمان در کتاب است تا خواننده خود داور باشد.(در صفحه‏ی 324 کتاب همایون‏فر نیز چاپ شده است.)بسیاری برآنند که محاکمه‏ی مصدق ضروری نبود.حیف که پرسشگر این مطلب را به‏ سوال نکشانده است.فرصت باقی‏ست.مجلدات دیگر در راهند.

اردشیر زاهدی می‏گوید،سرهنگ نصیری بعد آن‏که فرمان را داد و رسید گرفت،اشتباه کرد آن‏جا معطل شد.زیرا او برای بازداشت مصدق نرفته‏ بود.این مساله را جراید بحث نکردند،در آن زمان از خوف نصیری،نصیری‏ درجه‏ی سرتیپی خود را قبل از آن‏که شاه از رم به ایران برگردد،از تیمسار زاهدی گرفت و این بدون اجازه‏ی شاه بود به همین دلیل وقتی شاه به‏ فرودگاه مهرآباد رسید و نصیری را زاهدی معرفی کرد،متغیر شد و گفت: نمی‏شد صبر کنید تا من بیایم؟در کتاب جای این تصادم شاه و نخست‏وزیر فاتح خالی‏ست.و می‏دانیم که شاه با ترکیب دولت زاهدی هم از همان اول‏ موافق نبود و این دو واقعه فرم گرفت و بزرگ شد تا استعفای زاهدی‏ بی‏آن‏که شاه ذره‏یی از محبت خود به تیمسار زاهدی یا فرزند او بکاهد و واقعیات کار خود را کردند.

اردشیر زاهدی در خاطرات خود کم‏ترین اعتبار به نوشته‏های کیم‏ روزولت و کتاب او به نام Counter Coup نمی‏دهد.از قرار این شاه بود که‏ کرمیت روزولت در دفتر خود به تیمسار زاهدی معرفی می‏کند.(ص 180) پس می‏شود نتیجه گرفت که تیم‏های موازی وجود داشته است و گرنه چرا و به چه دلیل شاه،زاهدی را دعوت کند به چای و کیم روزولت را معرفی کند به او.گله‏ی اردشیر زاهدی از پولارد(اریک)که چرا هندرسن سه ساعت‏ نزد مصدق می‏رود و روحیه‏ی مخالفان را ضعیف می‏کند،در همین‏ راستاست.(صفحه‏ی 182)وجود شبکه‏های عملیاتی موازی در چنین کارها امری‏ست عادی.اردشیر زاهدی می‏داند،ولی به رو نمی‏آورد واقعیت امر در نظر او استقرار شبکه‏ی اوپوزیسیون خودی‏ست.منتها امریکایی‏ها در همین‏ شبکه هم امکان نفوذ به مدد عوامل نفوذی داشتند.نقش‏آفرینی یک مرد نیروهای مخالف داخلی سبک و سنگین می‏شدند.این مطالب در کتاب‏ تحلیل نشده است.

با همه‏ی اطاعتی که اردشیر زاهدی از پدر خود نشان می‏دهد،گاهی‏ خودخود می‏شود و به کاری که مصلحت است،دست می‏زند و حسابی خطر می‏کند.رفتن او به اصفهان برای جلب همکاری سرهنگ ضرغام،معاون‏ لشگر 9 اصفهان از این دست است.(ص 185)چرا این کار را کرد؟مگر نه‏ کودتایی نبود؟و حرکت نمی‏بایست رنگ نظامی گیرد؟پاسخ روشن است، تیمسار فرمان داشت.نظامیان نمی‏دانستند کتاب روشنگری را به عهده‏ی‏ خواننده در بعض موارد می‏نهد و این نقص است.اردشیر رفت روشنگری‏ کرد،یارگیری کرد.

به بهانه‏ی رد کتاب Wood Hous و کیم روزولت اردشیر زاهدی،نشان‏ از غیرت کمیاب می‏دهد و نوشته‏های آن‏ها را لااقل بی‏بها می‏کند.اردشیر کودتا را در اثر اقدام ارتش می‏داند و نمونه‏ی ناپلئون و رضاشاه را در ذهن‏ متبادر می‏کند و نمی‏خواهد به کودتایی که رنگ سفید دارند و دست نظامیان‏ را در دستکش مخملی دیپلمات است،آن هم در آن روزگار فکر کند.تکیه‏ او بر عزل قانونی مصدق است و این نکته را دکتر غلام حسین صدیقی هم‏ به مصدق گفته بوده است،ولی مصدق مطمئن بوده که«شاه جرات‏ نمی‏کند»و شاه به مدد شبکه‏های متعددی که داشت،جرأت کرد.طرفداران‏ پرمهر و تعصب مصدق نیز انگشت ندامت گزیدند.بهتر است به ریشه‏ی‏ این پدیده در آن جامعه‏ی پدرسالار اقتدار طلب توجه کنیم،واقعیت این است‏ که مردم مغز استخوان مغرور نتایجه مبارزات ضدّ استعماری‏اند.مصدق‏ می‏داند که امریکا نظام پادشاهی را در ایران معتبر می‏بیند،مع‏هذا به گزارش‏ مهندس کاظم حسیبی در فکر تغییر نظام است(ص 227)و میدان به‏ افراطی‏ترین‏ها می‏دهد.

اردشیر زاهدی با همه‏ی جوانی امریکا را می‏شناخت و عملیات منتسب‏ به سیا را لخت و عور می‏بیند.و هر جا دست دهد تحقیرشان می‏کند.با دلیل‏ چیزی که بر آن یقین دارد نارضایتی مردم از باب فقر وفاقه است و چیزی را هم باور دارد و آن این است که شاه را مردم و مملکت لازم دارند.طی‏ سال‏های دراز بعد رفتن مصدق در ایران درباره‏ی واژه‏های کودتا و کودتا در کودتا بحث نشده،از سوی سلطنت‏طلبان پس اذهان ساده تبلیغات چپ را پذیرفت.

خاطرات اردشیر نور مکرری‏ست بر غرفه‏ی تاری از تاریخ ایران. بسیاری زمان بر ما گذشت،ولی تنها اندکی از حقایق به کاغذ آمد.آن‏ها که‏ راه بحث را در 17 سال آخر نظام مسدود کردند،در تبلیغات چپ نو و نوار شده‏ را به مدد مرتجعان دین‏ورز گشودند.

در سمت مشاورت نخست‏وزیر اردشیر زاهدی نقش رابط پدر و شاه را دراد،ولی جای خود را نمی‏داند.ولی سر راست و صمیم رشته‏یی می‏تند میان خود و شاه که محسود دیگران است.منتها منش و روش او سپر اوست،پس در امان است.از این پس اردشیر به بهترین شناخت از درباریان‏ دست می‏یابد و اصطلاح«اعلی حضرت عزیزم»در ذهنش نطفه می‏بندد.

اردشیر زاهدی استعفای پدر نخست‏وزیر خود را امری می‏داند ما بین‏ آن دو پدر که رفت اردشیر احساس ضعف نمی‏کند.بر عکس بال و پر تازه‏ درمی‏آورد و اردشیر واقعی ولی اردشیر دوم زاییده می‏شود که ما در مجلدات‏ بعدی خاطرات او را بی‏پرده خواهیم دید.